

Critical explanation and analysis of Ctesias' narrative of Cyrus II's ancestry

Esmaeil Sangari*

Milad Heydari**

Abstract

The Persian Empire was founded after the conquest of Cyrus II (559-529 B.C). Cyrus II, the founder of Persian Empire, came to power in 559 BC. During 559 to 539 BC, by conquering Ecbatana, Sardis, Babylon and coasts of Asia Minor, Cyrus was able to be the heir of great civilizations such as Assyrian Empire, Elam, Median Kingdom, Lydia and Babylonia. However, there is little or no clear information about the early stages of his life and his coming to power. As sources tell of the early stages of his life, different images emerge. One of these sources that is of great importance is the narrative of Ctesias. Ctesias describes Cyrus as the son of a bandit and a maid of the tribe of Mard, who revolts against them by passing through the stages of power in the Median Valley, transferring power to his family. This image of Cyrus is in contrast to the image presented by other literary and material sources of the Near East and classical Greek texts. In those narratives, Cyrus' place is considered to be the continuation of a royal family. This article aims to analyze the different aspects of narrative of Ctesias and to study why this narrative and the various elements within it have been formed. In this regard, this research will

* Associate professor, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author),
e.sangari@ltr.ui.ac.ir

** Master of Art in ancient history of Iran, University of Isfahan, Isfahan, Iran;
kaaren1110@yahoo.com

Date received: 2021/07/06, Date of acceptance: 2021/09/11

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

address this issue in a descriptive-analytical and library method, by studying literary and material data of the Achaemenid period.

Keywords: Achaemenians, Cyrus II, Ctesias of Cnidus, Persika.

تبیین و تحلیل انتقادی روایت کتسیاس کنیدوسی از تبار کوروش دوم

اسماعیل سنگاری*

میلاد حیدری**

چکیده

شاهنشاهی هخامنشی در پی فتوحات کوروش دوم (۵۵۹-۵۲۹ پ.م) تأسیس شد. در بازه زمانی ۵۵۹ تا ۵۳۹ پ.م کوروش توانست با فتح هگمتانه، سارد، بابل و صفحات ساحلی آسیای صغیر، وارث تمدن‌های بزرگ آسیای غربی نظیر آشور، ایلام، ماد، لودیا و بابل شود. باوجوداین، در باب مراحل آغازین زندگانی وی و به قدرت رسیدنش اطلاعات فراوان و روشنی موجود نیست؛ به‌گونه‌ای که منابع در باب نخستین مراحل زندگانی وی تصاویر متفاوتی را عرضه می‌دارند. یکی از این منابع که اهمیت بسیاری دارد، روایت کتسیاس کنیدوسی است. کتسیاس، کوروش را فرزند یک راهزن و یک بزچران از قبیلهٔ مارد توصیف می‌کند که با گذراندن مراحل قدرت در دربار ماد، علیه آن‌ها شورش کرده و قدرت را به خاندان خویش منتقل می‌سازد. این تصویر کتسیاس از کوروش کاملاً در تضاد با تصویری است که منابع مکتوب و مادی خاور نزدیک و متون کلاسیک یونانی از وی ارائه می‌دهند. در آن روایات جایگاه کوروش در تداوم یک خاندان شاهی انگاشته شده است. این پژوهش بر آن است که تحلیل زوایای گوناگون این روایت کتسیاس از کوروش بپردازد. در واقع مسئلهٔ این پژوهش بررسی چرایی و علت شکل‌گیری این روایت و

* دانشیارگروه تاریخ، دانشگاه اصفهان (نویسندهٔ مسئول)، e.sangari@ltr.ui.ac.ir

** کارشناس ارشد گروه تاریخ و ایران‌شناسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان،

ایران، kaaren1110@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

عناصر مختلف درون آن براساس ساختار تاریخ‌نگاری کتسیاس است. در این راستا این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و به شیوه کتابخانه‌ای و با بررسی داده‌های مکتوب و مادی عصر هخامنشی به این مسئله خواهد پرداخت.

کلیدواژه‌ها: هخامنشیان، کوروش دوم، کتسیاس کیندوسی، پرسیکا.

۱. مقدمه

۱.۱ بیان مسئله

مراحل آغازین زندگی و به قدرت رسیدن کوروش همواره یکی از چالش‌برانگیزترین و پیچیده‌ترین مباحث تاریخ هخامنشی بوده است. فارغ از تصویر نسبتاً مشخصی که ما از فتوحات کوروش داریم در باب نام، تبار و زندگانی او پیش از به قدرت رسیدن آگاهی چندانی نداریم. عمده آگاهی ما از منابعی به دست می‌آید که مربوط به چگونگی به قدرت رسیدن وی است. در این میان، محدود مواردی که به تبار وی اشاره می‌کند نیز چندان روشن نیستند. افزون بر این، منابع این مسئله بسیار با هم در تضاد قرار دارند. این تضادها باعث شده‌اند که برداشت ما از مراحل آغازین زندگی کوروش و تبار وی مبهم، تردیدآمیز و متناقض باشد. در مجموع و به‌طور کلی ما با چهار مضمون کلی از تبار کوروش روبه‌رو هستیم. برخی کوروش را یک پارسی-مادی قلمداد می‌کنند، به‌مانند هرودوت و کسنفون و منابع اقتباس‌کننده از آن‌ها. کتسیاس کوروش را پسر یک راهزن و یک بزچران می‌داند، منابع بابلی و استوانه کوروش او را شاه انشان می‌خوانند و کتیبه‌های هخامنشیان به او عنوان هخامنشی می‌دهند.^۱ بر این اساس پیگیری خط روایی هرکدام از این منابع، تصویری متفاوت از کوروش برای ما می‌سازد که حداقل با بخشی از منابع دیگر تضاد دارد. بر این اساس تنها راه رسیدن به تصویری نسبتاً شفاف، بررسی هرکدام از این منابع و خط روایی آن‌ها در جایگاه خود و براساس ویژگی‌های متفاوتی است که این روایات را از هم جدا می‌سازد. در واقع، تا دقیقاً هرکدام از این موارد به‌طور کامل و در ساخت و بافت روایی، زمانی و مکانی آن مورد بررسی قرار نگیرد، در کنار هم قرار دادن آن‌ها چندان راهگشا نخواهد بود. این پژوهش بر آن است تا با بررسی روایت کتسیاس از کوروش دوم در ساختوبافت روایتی وی، با توجه به تاریخ‌نگاری او به عناصر مختلف آن و

همچنین چرایی شکل‌گیری این روایت بپردازد. بر این اساس نخست ویژگی‌های اثر کتسیاس و سپس، عناصر مختلف روایت وی بررسی خواهد شد.

۲.۱ پیشینه پژوهش

در باب کوروش در تاریخ‌نگاری کتسیاس و زوایای‌گوناگون آن بحث‌های بسیاری شکل گرفته است. تقریباً در بیشتر آثار مهمی که در باب تاریخ هخامنشیان به نگارش درآمده‌اند چنین بحث‌هایی را می‌توان دید. اما آنچه در بیشتر قریب به اتفاق این منابع نادیده گرفته شده، تبار و مراحل آغازین زندگانی کوروش دوم به روایت کتسیاس در جایگاه خویش و به عنوان اثری متمایز و دارای اهمیت است. تاکنون اثری مستقل در این باره نوشته نشده، اما در آثاری چون بریان (۱۳۸۷)، بروسیوس (۱۳۸۷) و سلیمان‌زاده (۱۳۹۳) مطالبی هرچند کوتاه در باب این مسئله آمده است. در باب خود کتسیاس و ویژگی‌های اثرش تحقیقات بسیار مهمی شکل گرفته است.^۲ Lenfant (2004) به گردآوری همه قطعات پراکنده و بخش‌های شناخته‌شده کتسیاس پرداخت و نظرات و توضیحات بسیاری در باب تاریخ‌نگاری و ویژگی اثر وی بدان افزود. James Robson & Lloyd Llewellyn Jones (2010)، قطعات پراکنده و گفتارهای منسوب به کتسیاس را گردآوری کرده‌اند. همچنین این اثر یک مقدمه نسبتاً کامل در باب کتسیاس و تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری وی به دست داده‌اند. در باب کوروش و مراحل آغازین زندگانی وی پژوهش‌های مهمی انجام شده است که بحث‌ها و چالش‌های جدیدی را مطرح می‌کند. هرچند موضوع این پژوهش تحلیل روایت کتسیاس در جایگاه خود و به عنوان یک اثر مستقل از تبار کوروش است و بیش‌تر در حوزه تحلیل متون جای می‌گیرد اما با توجه به ارتباط بخش مهمی از پژوهش با دیدگاه‌های گوناگون از تبار کوروش دوم، اشاره به پژوهش‌های شکل‌گرفته در این باب اهمیت می‌یابد. در مورد این مسئله نخست فرای تبار هخامنشی کوروش را با پرسش‌هایی چند مواجه کرد و سعی کرد هخامنشی بودن آن را به چالش بکشد، هرچند به نتیجه‌گیری قاطعی دست نیافت (فرای، ۱۳۹۵: ۸۳-۸۸). در ادامه پاتس در مقاله‌ای که اهمیت بسیاری دارد نظریه‌ای جدید مطرح ساخت. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «کوروش کیبر و پادشاهی انشان» کوروش را با توجه به منابع گوناگون خاور نزدیک دارای تباری ایلامی- انشانی قلمداد کرد (پاتز، ۱۳۹۳: ۱۱-۴۳). این نظر توسط مورخانی چند مورد انتقاد

قرار گرفت و برخی سعی در رد آن نموده‌اند. زورناتسی و هنکلمن با تحلیل‌های متفاوت این برداشت پاتس از داده‌های مکتوب و مادی خاور نزدیک در باب کوروش و اجدادش را مورد انتقاد قرار داده‌اند (Henkelman, 2011: 577-634; Zournatzi, 2011: 1-15). ایمانپور و همکاران باتوجه به نقدهای زورناتسی و هنکلمن و باتوجه به منابع مکتوب مورخان کلاسیک سعی در رد فرضیه پاتس نموده و کوروش را پارسی خوانده‌اند (ایمانپور؛ نصرالله‌زاده و علی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۷-۴۴). هرچند به نظر می‌رسد در برخی مواقع چندان موفق نبوده‌اند و این مسئله ضرورت پژوهش‌های دیگری را می‌طلبد که در این مقال نمی‌گنجد.^۳

۳.۱ اهمیت و ضرورت پژوهش

آنچه ضرورت این پژوهش را ایجاب می‌کند فقدان پژوهش مستقل در بابتاریخ‌نگاری کتسیاس درباره کوروش به‌عنوان روایتی مستقل و حائز اهمیت است. باید توجه داشت بررسی زندگانی و تبار کوروش بزرگ تأثیر بسیار مهمی بر درک ما از دوره‌های آغازین شاهنشاهی هخامنشی خواهد داشت. بی‌شک، کوروشی که فتوحاتش در نتیجه تداوم سنت پادشاهی در خاندانش است، حکومت بسیار متفاوتی از کوروش، پسر یک راهزن و بزچران می‌سازد. همچنین این مسئله دیگاه ما در باب سازمان اداری هخامنشیان نخستین را به طور کلی تغییر خواهد.

۲. بحث

۱.۲ تاریخ‌نگاری کتسیاس کنیدوسی

کتسیاس کنیدوسی (Ctesias Cnidos/Κτησίας Κνιδος) (احتمالاً ۴۴۱-۳۹۲ پ.م) پزشک و مورخ یونانی در دربار پارس کهبه گفته دیودوروس سیکلس (Diodorus Siculus/Διόδωρος Σικελιώτης) هفتده سال در میان پارسیان پزشک پادشاه پارس بود. او این حضور دربار را در بازگشت از یونان در کتابی با عنوان پرسیکا به نگارش درآورد. البته برخی تنها معتقد به حضور هفت‌ساله وی در دربار پارس‌اند. بدین‌سان که برخی ورود وی را به دربار پارس ۴۱۴-۴۱۵ پ.م می‌دانند و برخی دیگر ۴۰۵-۴۰۴ پ.م. همچنین باتوجه به قطع شدن روایت

پرسیکا در ۳۹۷/۳۹۸ پ.م در خروج وی از دربار پارس در این تاریخ توافق وجود داد (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۷).^۴ به هر حال حضور وی در این تاریخ در دربار هخامنشی تأیید شده و او احتمالاً به عنوان پزشک از نزدیکان شاه بوده است. فارغ از تاریخ‌گذاری‌ها و مسائل زمانی پیرامون وی، حضور او در دربار شاه بزرگ و حضور نسبتاً قطعی وی در کنار شاه هخامنشی، اثر وی را از سایر متون کلاسیک که در باب هخامنشیان به نگارش درآمده است، متمایز می‌کند. این شاید مهم‌ترین ویژگی پرسیکای او باشد. پرسیکای وی اثر بزرگی در قالب ۲۳ کتاب بوده که باتوجه با نام بردن بیش از پنجاه نویسنده کلاسیک از آن، به نظر می‌رسد تا حد زیادی مورد توجه و استفاده قرار می‌گرفته است (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۲). پرسیکابه‌نوعیه‌عنوان تاریخ خاورمیانه بوده که از تأسیس آشور به‌وسیله شاه افسانه‌ای، نینوس، تا ۳۹۷/۳۹۸ پ.م در بر می‌گرفت (Schmitt, VI: 441-446).

منبع آگاهی ما در باب روایت کنسیاس بیشتر دو چکیده بزرگ از اوست، نخست چکیده دیودوروس سیکلس که به علت بسیاری مطالب احتمالاً از کنسیاس نیست هرچند خود او به منبع کنسیاسی‌اش اشاره کرده است و دودیگر، چکیده فوتیوس که کتاب‌های ۷-۲۳ را در بر می‌گیرد. سایر داده‌های ما از نقل‌قول‌ها و شرح‌هایی که مورخان دیگر^۵ از او بازگو کرده‌اند به دست می‌آید (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۳). تنها قطعه باقی‌مانده از اثر او که متعلق به خودش باشد و نه اقتباسی که دیگران از اثر وی انجام داده‌اند، پایپروسی با ۲۹ سطر می‌باشد (Stronk, 2007: 28-29). گزارش وی در باب کوروش بزرگ از طریق دو نویسنده برای ما برجای مانده است. نخست نیکولائوس دمشقی^۶ که در گزارش‌اش کوروش پیش از شکست دادن آستواگس را به ما می‌نمایاند و دودیگر، فوتیوس که چکیده وی لشکرکشی و رسیدن به شاهی او را در بر می‌گیرد. (Waters, 2017: 60).

کنسیاس شهرت بدی در میان مورخان دارد و معمولاً او را غیرقابل اعتماد می‌خوانند (Benke 2001: 1). به‌گونه‌ای که در بیشتر آثار روایت هرودوت به کنسیاس ارجحیت داده شده است. این مسئله نیز دلایل متفاوتی دارد. گزارش کنسیاس برخلاف روایات دیگری چون هرودوت (Herodotus/Halicarnassus/Ἡρόδοτος Ἀλικαρνασσίας) و کسنفون (Xenophon/Ξενοφών) به‌طور مستقیم و خامه خود کنسیاس در اختیار ما قرار نگرفته است. افزون‌بر این، ما در مورد کنسیاس با روایتی کاملاً متفاوت از نظر ساختار و محتوا نسبت به

دیگران روبه‌رو هستیم. به این معنی که مطالبی که وی بیان می‌کند در بسیاری از موارد با نویسندگان دیگر چندان همراه نیست. همچنین ساخت و چارچوب‌های روایی وی با نویسندگانی چون هرودوت یا کسنفون متفاوت است. از دیگر سوی برخلاف روایت هرودوت و کسنفون که ما با یک گزارش منسجم و نسبتاً کامل در باب کوروش دوم و تبارش روبه‌رو هستیم، روایت کتسیاس پراکنده، محدود و ناقص است. ما دقیقاً نمی‌دانیم چه میزان از آن از بین رفته و چه مواردی به‌عمد یا سهو از آن حذف شده است. در نتیجه همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم جز قطعه‌ای ناقص و محدود در حدود ۲۹ خط بر روی پاپیروس، چیزی از کتسیاس برجای نمانده است که به‌طور قطع از آن خود او باشد. به‌عبارت‌دیگر هرچه را که به نام کتسیاس منسوب یا طبقه‌بندی کرده‌ایم و حقیقت برداشتی از کار اوست که از زیر عینک و قلم نقل‌کنندگانش گذشته است. این مسائل باعث شده که مورخان با دیدگاهی تردیدآمیز به گزارش‌های وی بنگرند. البته این تنها عامل این نوع نگرش نسبت به متن گردآوری شده پرسیکا نیست. گزارش‌های خود کتسیاس نیز تا آن‌جا که قابلیت بازسازی و ترمیم دارد، بسیار تردیدبرانگیز واقع شده است. بدین‌سان که محققان جدید در نحوه استفاده از او به‌ویژه برای بررسی تاریخ آغاز خاندان هخامنشی، زمانی تردید به دل راه نمی‌دهند که گزارشات او با استفاده از سایر منابع مورد تایید قرار گیرد (کوک، ۱۳۸۵: ۱۹). علت این امر نیز بی‌شک، مشخص نبودن میزان و صحت اقتباس نقل‌کنندگان گزارش‌های کتسیاس است. به‌عبارت‌دیگر دقیقاً مشخص نیست کدام قسمت برداشت شده از آن خود کتسیاس است و کدام قسمت بر ساخته نقل‌کننده روایت او. این نگرش‌ها به پرسیکا به‌ویژه در قرن بیستم تبلیغ می‌شد.

در آغاز قرن بیستم، ادوارد مایر مورخ آلمانی پرسیکا را به عنوان اثری طبقه‌بندی کرد که از آن عطر حرمسراها و خواجهگان، آمیخته با بوی زشت و پلید خون می‌تراود، این مضمونی بود که یاکوبی بی‌درنگ آن را تبلیغ کرد. یاکوبی کار کتسیاس را به عنوان اثری درجه دو تقلیل داد و غیر قابل اعتماد و بی‌ارزش و به اصطلاح خودش مساوی صفر قرار داد... از نظر یاکوبی هرچه کتسیاس به قلم آورده است، از طول زمانی که به‌عنوان طبیب خدمت کرده تا ادعایش درباره اینکه از بایگانی رسمی سلطنتی به عنوان منابع خود استفاده کرده است، مبالغه آمیز، تحریف تخیلی، یا دروغ شاخدار است که آن را تاریخ رسوا می‌نامد (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۲۷).

کوک نیز معتقد است گزارش کتسیاس یا آنچه فوتیوس از او دست‌چین کرده، چیزی جز «رسوایی‌های درون دربار، دسیسه‌چینی‌های خواجه سرایان، شکنجه‌های ناگفتنی، توطئه‌های تبهکارانه در حرمسرا و انواع قصه‌های یاهو و کودکانه» نیست و نهایتاً در بهترین حالت ما با توصیف اغراق‌آمیز و گزافه‌گویانه روبه‌رو هستیم (کوک، ۱۳۸۴: ۵۱). هم‌چنین وی معتقد است مقایسه روایات اطلاعات خاص کتسیاس با متون آشوری و بابلی و سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان نشان از ناردستی گزارشات او دارد، البته این جز یاهوهایی است که در باب شخصیت‌های درباری به‌هم بافته است (کوک، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۹). ماری‌کخ نیز او را «نویسنده‌ای جنجالی و کم‌تر مورخ» می‌داند (ماری‌کخ، ۱۳۸۳: ۳۰). شاپور شهبازی او را «دروغ‌پرداز و یاهوسرای یونانی» معرفی می‌کند (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۷۰). برخی دیگر نیز همواره ارزش بیشتری برای گزارش هرودوت قائل‌اند تا کتسیاس (هوار، ۱۳۶۳: ۳۶). حتی مهم‌ترین ویژگی پرسیکا که همواره مورد تأکید قرار گرفته و خود او به آن می‌بالد، یعنی استفاده وی از «دفتر چرمینه سلطنتی» یا «بایگانی سلطنتی» (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۷۰-۷۱) مورد تردید قرار گرفته است. بریان معتقد است اگر هم چنین بایگانی‌هایی وجود داشت، صرفاً برای اسناد ساده اداری بود و نه برای ثبت و ضبط وقایع و دستاوردهای شاهان و بنابراین، نمی‌تواند در شمار منابعی باشد که کتسیاس مدعی استفاده از آن‌هاست (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۷۱). این انگاشت در باب روایت او از کوروش و تبارش نیز وجود دارد. بدین صورت که روایت هرودوت به‌ویژه در باب تبار کوروش را منابع دیگری نیز تأیید کرده‌اند، اما روایت کتسیاس را خیر. بر این اساس عجیب نیست که برخی از مورخان روایت وی را «سست و کم‌ارزش» بدانند (رجبی، ۱۳۸۲: ۹۲).

اما این فقط یک زاویه دید به روایات کتسیاس است. در مقابل این نگاه، بررسی دقیق پرسیکا باعث به وجود آمدن نگرشی جدید به اثر کتسیاس شده که لزوماً با تصویر ارائه شده از کتسیاس و پرسیکا در بالا همراه نیست. این نگرش جدید با توجه به ویژگی‌های پرسیکا و بستر فضایی، زمانی و مکانی که در آن نوشته شده و تفاوت آن با سایر نوشته‌های یونانی، نگاه پیشین را با تردید بیشتری می‌نگرد. این نگرش سعی دارد برای کار کتسیاس ارزشی ویژه قائل شود و فارغ از مقایسه آن با آثار هرودوت و دیگران، آن را در جایگاه خویش در نظر گیرد. این نوع نگاه باعث مطرح شدن فرضیاتی جدید در باب

پرسیکا شد که به آن اهمیت بسیار بیشتری می‌دهد. به‌ویژه در باب نوع نگاه وی به دربار ایران و روایاتی که در باب آن مطرح می‌کند.

به‌عبارت‌دیگر، تصور کتسیاس از تعاملش با دنیای ایرانی با هرودوت متفاوت بود. کتسیاس که در دل امپراتوری و در دربار شاه بزرگ نشسته بود جنگ‌های ایران و یونان را نادیده می‌انگارد و به‌جای آن تاریخ مشرق زمین از آشوریان قرن هشتم قبل از میلاد تا یک قرن پس از جنگ‌های ایران تفحص می‌کند. او نخستین نویسنده یونانی است که می‌کوشد تاریخ ایران را از درون بنگرد، یعنی از جایی که واقعه بزرگ تاریخ یونان، آن‌چنان‌که هرودوت روایت کرده است، فقط یکی از جنگ‌های بسیاری بود که شاهان هخامنشی، نجیب‌زادگان و اتباعشان آزموده بودند (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۶۳).
براین اساس دومینیک لانفان معتقد است؛ دسیسه‌های درباری، به تجربه شخصی کتسیاس از جامعه ایرانی مربوط است و دلیلی ندارد که خواننده اعتبار تاریخی روایات او از شکنجه‌ها، رقابت‌ها، و برخوردهای میان خانواده سلطنتی و درباریان‌شان را باور نکند. پرسیکا در دیدگاه وی آمیزه‌ای است دلنشین از سنت‌های بومی ایرانی، خیال‌پردازی یونانی، کنجکاوی شخصی و واقعیت تاریخی بر پایه مشاهده (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۳۶).
هم‌چنین احتمالاً وی در اثر خویش از انواع منابع کتبی و شفاهی کمک گرفته باشد. در نتیجه اتهاماتی که به وی وارد شده است نمی‌تواند به‌عنوان تنها نوع نگاه به اثر وی، مورد قبول باشد و باید با نوشت‌های وی به‌عنوان یک مدرک تاریخی قابل‌اعتنا نگریم. بی‌شک، باقی‌ماندن کامل اثر او می‌توانست تصویری کاملاً متفاوت از مورخان یونانی که از بیرون به دنیای هخامنشی نگاه می‌کردند بسازد.

۲.۲ بازاندیشی در روایت کتسیاس از کوروش دوم

روایت کتسیاس از کوروش دوم عناصر و خط داستانی متفاوتی را از سایر متون هم‌چون هرودوت، کسنفون، دنبال می‌کند که برای رسیدن به تحلیل مناسب بررسی هرکدام از آن‌ها اهمیت دارد. زیرا روایت وی شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته از بخش‌های کوچک‌تر است که در کنارهم قرارداد شده و یک کل را تشکیل داده‌اند. بررسی این عناصر، جایگاه هر بخش در روایت وی را مشخص می‌کند. این عناصر شامل: ارتباط با مادها، خواب آرگوسته، کوروش و بابل و تبار پارسی کوروش است.

۱.۲.۲ کتسیاس؛ کوروش و مادها

عناصر مادی در داستان تولد و پرورش کوروش مطلبی است که در نوشته‌های اکثر مورخان کلاسیک که در باب وی سخن گفته‌اند، همواره تکرار می‌شود. روایت کتسیاس نیز از این مسئله مستثنا نیست. کوروش از حضيض تا اوج در این روایت در ارتباط با مادها است. او در ابتدای داستان خود را بنده مادها می‌سازد و به خدمت آن‌ها در می‌آید، سپس مراتب جایگاه را در میان مادها می‌گذراند، فرزندخوانده جامدار آستواگس می‌شود و پس از وی جایگاه و ثروتش را به ارث می‌برد. پس از آن در دربار آستواگس به قدرت و شهرت می‌رسد تا آنجا که پدر و مادر راهزن و بزچران‌ش را بر پارس‌ها سروری می‌دهد (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۹۱-۱۹۳). بر همین اساس است که بعداً بر شاه مادی شورش کرده و او را شکست می‌دهد (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۹۵-۲۰۵).^۸

در این خط داستانی به‌مانند روایت‌هایی چون هرودوت یا کسنفون، پارسیان در جایگاه فروتری از مادها قرار دارند و به‌عبارت‌دیگر تابع مادها اند. اما آنچه تاکنون مشخص است، طبق منابع باستان‌شناسی و مکتوب خاور نزدیک، پارس در سده ششم پیش از میلاد امیرنشین کوچکی بوده، اما هیچ مدرکی در دست نداریم که پارس در آن زمان وابسته به ماد بوده است (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۵۵). هیچ درگیری و نزاعی بین مادها و پارس‌ها توسط منابع اولیه به ثبت نرسیده است که در نتیجه آن ما بخواهیم که استنباط کنیم که پارس‌ها در این زمان تابع مادها بوده‌اند (ایمانپور، ۱۳۸۲: ۶۳) و ما به‌جز تردیدهای بسیار نمی‌توانیم در این باب سخن گوئیم. حتی به فرض وجود چنین رابطه‌ای از تابع و غالب بین مادها و پارس‌ها، دامنه و محدوده این تابعیت را به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان مشخص کرد. دقیقاً مشخص نیست که منظور کتسیاس کدام پارس‌ها است، زیرا هرودوت از ساختار قبیله‌ای و طایفه‌ایمیان پارسیان سخن می‌گوید. او ده قبیله از پارس‌ها می‌شناسد. ماردها (Mard) در اثر هرودوت قبیله‌ای چادرنشین‌اند (Hdt, I, 125). کسنفون نیز معتقد است پارسیان دوازده قبیله بودند (Xen, I, II.5). از سوی دیگر، شلمانسر سوم (Shalmaneser III) در طی سرکوب شورش‌های قلمروش به ۲۷ تن از شاهان پارس که برایش خراج فرستاده‌اند، اشاره کرده است (ایمانپور و قصاب‌زاده، ۱۳۹۰: ۷۹). همه این شواهد نشان‌دهنده گروه‌های گوناگون از پارسیان است که به‌صورت جداگانه در مکان‌های متفاوت زندگی می‌کردند. حال پرسش اینجاست، زمانی که هرودوت، کتسیاس یا کسنفون از تابعیت پارسیان

سخن می‌گویند، منظورشان کدام پارس‌ها است؟ یا اگر سخت‌تر به موضوع نگاه کنیم کدام پارس‌ها تابع کدام مادها اند؟ از نابخت‌یاری ما منابع چندانی در باب این موضوع سخن نمی‌گویند. ولی شاید با تردیدهای بسیار بتوان پنداشت، نه همه پارس‌ها و حدافل خاندان‌های حکومتگر آن‌ها،^۱ بلکه برخی از آن‌ها با توجه به نزدیکی‌های قومی گرایش‌ها یا ارتباطاتی به مادها داشته باشند، هرچند مواد فرهنگی چندانی سازگار با این نظر نیستند. درباب ارتباط مادها و پارس‌ها پیش از کوروش به‌ویژه تابعیت پارس‌ها منابع مکتوب و مادی چندانی سازگار نیستند. متون کلاسیک همچون کتسیاس، هرودوت (Htd, I, 102) و کسنفون (Xen, I.III) به برتری مادها اشاره می‌کنند. هرودوت تابعیت پارس‌ها را از زمان فرورتیش مادی می‌داند و آستواگس کسنفون به گونه‌ای رفتار می‌کند که سرور پارس‌ها است. اما در مقابل داده‌های باستان‌شناختی و فرهنگی تاکنون چنین برتری‌ای را ثابت نکرده‌اند. پس به نظر می‌رسد با این وضع نه می‌توان به راحتی این ارتباط را رد کرد و نه به راحتی این ارتباط را پذیرفت. در حال‌به‌گونه‌ای این ارتباط به‌هم پیوسته است که افسانه بنیان‌گذاری کوروش بدون حضور مادها را نمی‌توان متصور شد. آیا باید همه آن روایت را داستان‌های ساخته‌وپرداخته شده بعد از وقوع حادثه‌خواند که تنها برای توجیه وقایع شکل گرفته است؟

کتسیاس دقیقاً اشاره کرده است که کوروش از تبار مارد بود. به نظر می‌رسد او سایر قبایل پارسیان را می‌شناخته که به یکی از کم‌اهمیت‌ترین آن‌ها (باتوجه به متون دیگر) اشاره کرده است. با این حال وی هیچ نامی از سایر قبایل پارسیان نمی‌برد و همه آن‌ها را به‌عنوان یک کلیت قلمداد می‌کند. کلیتی که باتوجه به شرایط زمانی وی چندانی دور از ذهن نباشد. این‌که وی آیا به‌عمد کوروش را جز این قبیله می‌داند یا نه بعداً بررسی خواهد شد. اما، پرسش اینجاست که آیا ماردها به‌عنوان بخشی از پارسیان ارتباط خاصی با مادها داشته‌اند یا بخشی از تابعان ماد قلمداد می‌شدند؟ باز هم منابع اجازه سخن‌فرسایی در این باب را نمی‌دهند. اما از آن‌جا که تقریباً متون کلاسیک بر تفوق مادها بر پارسیان پیش از کوروش اشتراک نظر دارند، شاید گونه‌ای از رابطه تابعیت بین آن‌ها وجود داشته است. البته جز متون کلاسیک، چیز دیگری وجود الزامی چنین رابطه‌ای را اثبات نمی‌کند. به نظر می‌رسد تا زمانی که مدارک قابل توجهی برای بازشناخت تفاوت هویت طوایف احتمالاً متعدد پارسی و مادی در عصر پیش از کوروش به دست ما نرسد، بررسی هر فرضیه‌ای در حالت تشکیک باشد. کتسیاس معتقد است کوروش با دستیابی به جایگاه شراب‌دارای

آستواگس، پدرش را ساتراپ پارس کرد (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۹۳). هم‌چنین در ادامه روایت اوبارس به کوروش می‌گوید از آنجا باید بر مادها بشورد که پدرش فرمانروای پارس هاست (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۹۵). در ادامه روایت حتی آستواگس نیز پدر کوروش را به‌عنوان ساتراپ خوب برای خویش قلمداد می‌کند (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۲۰۲). در واقع کتسیاس به این نکته اشاره دارد که دامنه نفوذ مادها در میان پارسیان تا آن‌جاست که آستواگس می‌تواند فرمانروایی برای آن‌ها انتخاب کند و به یک راهزن امتیازات خاندانی حکم‌فرمایی بر پارس‌ها عطا کند. جالب‌تر آنکه این امتیاز با توجه به خواست کوروش که در خدمت مادها است صورت پذیرفته است. هرچند عنوان ساتراپ اصطلاحی متأخر است و نمی‌توان برای آن عصر به کاربرد اما این ارتباط تنها به معنی تابعیت ظاهری نیست. در واقع، کتسیاس به دستگاه منسجمی از نظام اداری مادها اشاره کرده است که کاملاً پارس‌ها (مارد؟) را تحت تسلط مادها می‌کند. این بدان معنی است که دامنه نفوذ مادها در سرزمین پارسیان (مارد؟) بسیار گسترده است. براساس این تصور است که غلبه کوروش بر مادها در واقع یک شورش سرزمین تابع بر حکومت مسلط خود قلمداد شده است.

یکی از موارد بسیار مهم در ارتباط با کوروش و مادها در اثر کتسیاس فقدان نشانه‌هایی از همکاری بزرگان مادها با کوروش است. هرودوت این همکاری بزرگان مادی را در قالب همراهی هارپاگوس مادی با کوروش در شکست آستواگس می‌گنجانند. هارپاگوس ابتدا به‌طور غیرمستقیم باعث عدم مرگ کوروش می‌شود (Hdt, I, 108-112)، سپس کوروش را تشویق به شورش علیه پدر بزرگش می‌کند (Hdt, I, 123-124) و در نهایت بخشی از سپاه ماد را در جنگ با کوروش به سمت پارس‌ها سوق داد (Hdt, I, 127). این روایت هرودوت را نمی‌توان به‌راحتی کنار نهاد زیرا متون بابلی هم به این امر اشاره کرده‌اند که در جنگ با کوروش ارتش علیه ایشتموگو (آستواگس) شورید (کورت، ۱۳۸۹: ۳۷). این در حالی است که کتسیاس اشاره‌ای به این مطلب ندارد. در روایت وی نقش مهیج و مشاور کوروش به یک پارسی دیگر به نام اوبارس داده شده است. این مسئله باز هم نشان از انگاره‌های پارسی روایت دارد، زیرا فتح ماد را کاملاً توسط خود پارس‌ها می‌داند. در واقع، برخلاف تصور، روایت کتسیاس تأکید بسیاری بر پارسی بودن کوروش و هم‌چنین کاملاً پارسی بودن فتح ماد دارد. مسئله‌ای که توسط منابع دیگر چندان مورد پذیرش نبوده‌است.

این تصور دقیقاً در مقابل آن نگاهی است برخی نسبت به روایت کتسیاس دارند. براساس این نگاه، برخی معتقدند که ما در این گزارش با روایت مادها روبه‌رو هستیم. در واقع مادها چون از پارسیان شکست خورده و توسط کوروش سروری بر آسیا را از دست دادند پس برای تخریب وی او را از نسبی فرومایه معرفی کردند، سپس کتسیاس آن را شنید و بازگفت (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ۸۸-۸۹؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۲؛ سلیمان‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۵). این فرضیه هم مشکلاتی چند می‌آفریند. نخست آن‌که بسیار کلی است و همه روایت را توجیه نمی‌کند، تنها می‌تواند بخش کوچکی از روایت یعنی علت فرومایه بودن تبار کوروش را توضیح دهد، در حالی که توضیح خاصی در باب این واقعیت که چرا کتسیاس کوروش را کاملاً یک پارسی قلمداد کرده است، ندارد. دودیگر، نوع استدلال این روایت این پرسش را به وجود می‌آورد که چرا مادها را سازندگان این روایت می‌دانیم، مگر آن‌ها تنها اقوامی بودند که توسط کوروش شکست خوردند. پس همان‌قدر که مادها می‌توانند سازنده این روایت باشند، لودیان و بابلی‌ها هم می‌توانستند روایتی در باب تحقیر کوروش بسازند.

از مضامین دیگر ارتباط کوروش با مادها در این روایت ازدواج وی با دختر شاه ماد پس از شکست مادها است. این تصور کلی بیشتر بخشی از روایت کتسیاس و معمولاً خلاصه فوتیوس را توجیه می‌سازد. بدین‌صورت که پیدایش روایت‌هایی حاکی از پیوند کوروش با دربار ماد به این دلیل است که کوروش می‌خواست با ایجاد چنین تبلیغاتی سلطه خود را بر سرزمین ماد راحت‌تر برقرار سازد (سلیمان‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۱۸). این مسئله منطقی است که پادشاه پارس برای تحکیم پیروزی خود با دختر شاه شکست‌خورده ازدواج کند تا نشستن بر تخت شاه مخلوع را وجاهت قانونی بخشد. چنین پیوندهایی در خاور نزدیک باستان اتفاق عادی بود (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۵۸). اما همان‌طور که خود بروسیوس نشان داده است؛ ممکن است ما با داستانی تحریف‌شده روبه‌رو باشیم که به داستان اصلی فتح نظامی افزوده شده تا بخشی از تبلیغاتی باشد که قصد دارد کوروش را جانشین قانونی معرفی سازد. بدین‌سان تحمل فتح سیاسی با زور کم‌اهمیت جلوه می‌کند. این مسئله را روایاتی که در باب فتح مصر و ازدواج کوروش با دختر پادشاه مصر در روایت مصری بیشتر توجیه می‌سازد (بروسیوس، ۱۳۸۷: ۶۱).

۲.۲.۲ خواب آرگوسته و کوروش

در روایت‌های مختلف از کوروش خواب نقشی مهم و اساسی دارد. در این روایت‌ها حوادث مهم یا سرنوشت کوروش به خواب گره خورده و تعبیر خواب افراد متفاوت است که کوروش را از سرنوشتش با خبر می‌سازد. این خواب‌ها که معمولاً توسط افراد دیگری دیده می‌شود، در ارتباط با به قدرت رسیدن کوروش و پایان کار مادها است. در روایت هرودوت آستواگس خود خواب می‌بیند و نهایتاً همه چیز منتهی به سقوط وی می‌شود و اما در روایت کتسیاس، خواب یا رویا در بیرون از خاندان‌شاهی اتفاق می‌افتد و بعداً متوجه این مسئله می‌شوند (Waters, 2017:67).

در تواریخ خواب را شاه مادها که به حکم سرنوشت محکوم به شکست از کوروش است می‌بیند. آستواگس در ابتدا در خواب می‌بیند که دخترش با پیشابش ابتدا پایتخت و سپس تمامی آسیا را به زیر آب می‌برد. مغانی که خواب وی را تعبیر کردند او را از سرنوشتش ترساندند. به دلیل همین خواب، در زمانی که دخترش به سن ازدواج رسید او را به یکی از افراد ماد به زنی نداد. آستواگس در نخستین سال ازدواج ماندانه، باردیگر خوابی با همان مضمون دید. تاکی از دخترش روید و سراسر آسیا را پوشاند. تعبیر مغان معبر این بود که فرزند دخترش روزی برجایش خواهد نشست. به همین علت کوروش را به یکی از خویشانش سپرد که او را از بین ببرد (Hdt, I, 107-108). در این روایت این خود شاه مادها است که از نابودی حکومتش آگاه می‌شود و با تدبیر از بین بردن کوروش به دنبال جلوگیری این ماجرا است.

اما در روایت کتسیاس ماجرا اندکی متفاوت است. کوروش پس از به قدرت رسیدن در دربار مادها به دنبال پدر و مادرش می‌فرستد و در این دیدار مادرش خوابی را که وقتی آستن بوده دیده بود، برایش تعریف می‌کند. آرگوسته خواب دیده بود که پیشابش هم‌چون رودخانه‌ای بزرگ همه آسیا را غرق کرد تا به دریا رسید. کوروش از داناترین کلدانی بابل در این باب پرسش کرد و وی به او گفت جایگاهی بزرگ در آسیا خواهد یافت اما باید این خواب را از آستواگس پنهان کند زیرا وی را خواهد کشت (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۹۳). در این روایت همان‌طور که ملاحظه می‌شود این مادر کوروش است که خواب سرنوشت نهایی پسر خویش را دیده است و پس از آگاهی از این ماجرا است که کوروش خود آگاهی خویش برای فتح ماد را به دست می‌آورد. اما نکته جالب جایگاه کلدانی‌ها در

دادن این خودآگاهی به کوروش است و این مسئله به روایت دیگری که به شاه بابل ارتباط دارد، پیوند می خورد. زیرا نبونیدوس، شاه کلدیه نیز در نخستین سال فرمانروایی خویش رؤیایی می بیند که مردوک به وی اطمینان می دهد که خطر مادها کمی بعد از میان خواهد رفت و

در حقیقت هنگامی که سال سوم فرا رسید. مردوک، کوروش شاه انشان، خادم جوان خود را به پا داشت؛ کوروش سپاهیان عظیم او من منده (Umman manda) را با سپاه قلیل خود ازم پاشید و بر ایشتوویگو، پادشاه مادها چیره گشت و او را به اسیری به سرزمین خویش برد (بریان، ۱۳۸۷: ۴۷).

مقایسه این متون با روایات چندان صحیح نیست چون ماهیت و اهداف متفاوتی را دنبال می کنند، در نتیجه نمی توان نتیجه ای مشابه از آن ها گرفت اما آنچه لازم به توجه استریا، باز هم نقش خواب و رویا و تأثیر آن در اتفاقاتی است که برای کوروش رخ می دهد. این بار شاه بابل در خواب دیده است که مادها سرنگون خواهند شد و از قرار معلوم آن که به این رویا تحقق می بخشد، کوروش است. به نظر می رسد ما در این نوع روایات با کلیشه های روایی و فرهنگی سروکار داریم که سعی می کنند پس از شکل گیری رویدادها، علت آن ها را در گذشته جستجو کنند. اما گذشته ای که مدنظر آن ها است نه حوادث طبیعی که به دست افراد بشر صورت می پذیرد بلکه سرنوشتی است که از پیش برای این افراد رقم خورده است. این سرنوشت کاملاً جبری است و تلاش برای تغییر آن نیز همان طور که آستواگس با آن مواجه شد، محکوم به شکست است. این کلیشه ها سعی در علت یابی برای حوادث بزرگ اند و به دنبال آنند تا سقوط و ظهور اقوام یا افراد را با دستگاه تحلیلی خویش توجیه پذیر سازند. این که این کلیشه های فرهنگی مخصوص نوع نگاه مورخان یونانی به چرایی این حوادث است یا نه را نمی توان به قطع پاسخ گفت. علت آن این است که با جود آن که این نوع الگوهای تحلیلی مربوط به خواب در حوادث مختلف در نوشته های گوناگون یونانی تکرار می شود اما، همان طور که ملاحظه شد در خاور نزدیک نیز مضامینی از آن وجود دارد. پس نمی توان دقیقاً مشخص کرد که کدام یک در شکل گیری این روایت تأثیر بیش تری داشته است. اما آنچه جالب توجه است، نوع پرداختن کنسیاس به این مسئله است. کنسیاس برخلاف هرودوت خواب را به گونه ای مطرح نمی کند که هدف از آن

فروپاشی ماد است بلکه از برداشت پارسی‌نگری به موضوع آن را حاصل خود پارس‌ها می‌داند. نقش اول در اینجا نه شاه ماد بلکه خود کوروش است.

۳.۲.۲ کوروش و بابل

عنصری متفاوت در روایت کتسیاس که نقش مهمی را بازی می‌کند، مرد بابلی تعبیرکننده خواب مادر کوروش است. این گزاره برخلاف روایت‌های دیگر است که هیچ نقش یا تأثیری از بابل در شکست مادها از کوروش قائل نیستند. کتسیاس در قالبی داستان‌وار به این مسئله اشاره کرده است. ورود این عنصر به داستان با خواب آرگوسته پیوند دارد. پس از شنیدن خواب و به دنبال تعبیر آن از کلدانی‌ها در بابل چاره‌جویی می‌کند و «داناترین» آن‌ها به وی می‌گوید از امتیازات بالا در آسیا بهره‌مند خواهد شد، به شرط آن‌که آستواگس پی به این مسئله نبرد. کوروش این مرد بابلی را از نزدیکان خویش می‌سازد و پیوسته از او یاری می‌طلبد. مرد بابلی به کوروش می‌گوید؛ سرنوشت وی بر این است که آستواگس را برکنار سازد و پادشاه شود، پس وی مجاب می‌شود که علیه مادها بشورد. در ادامه روایت، قربانی احتیاط اوبارس می‌شود زیرا وی می‌ترسید مرد بابلی جریان شورش را برملا سازد. با وجود این مرگ وی هم جریان پنهان نکرد زیرا که آگاهی او از این مسئله به همسرش نیز رسیده بود و نهایتاً توسط یک بابلی دیگر شورش کوروش برملا شد (لولین جونز و رابسون، ۱۹۳: ۱۳۹۰-۱۹۹). مرد بابلی که کتسیاس هیچ‌چیز از نام و نشانش جز کلدانی بودن آن نمی‌داند به صورت ناگهانی وارد داستان می‌شود و به شکل ناگهانی نیز از داستان حذف می‌شود. کارکرد او در داستان آگاه ساختن کوروش از سرنوشت خویش است. او به کوروش دلگرمی داده و به نوعی وی را تهییج می‌کند پس نقشی بسیار مهم در شورش کوروش دارد. از سویی دیگر حتی مرگ وی نیز باعث برملا نشدن راز کوروش نمی‌شود و توسط بابلی‌ای دیگر راز کوروش فاش می‌شود، پس در آگاهی مادها از تحرکات کوروش باز هم یک بابلی تأثیرگذار است. آیا این بدان معنی است که بابلی‌ها، مادها و پارس‌ها را علیه هم شورانده‌اند تا منافع خویش را مستقر سازند؟ یا آنکه بابلی‌ها با تحریک پارس‌ها علیه مادها خیال دارند که از خطر ماد آسوده شوند؟ زیرا همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم متن لوحه‌ای صراحتاً اشاره می‌کند که خطر مادها با فتح کوروش از بین رفته است (بریان، ۱۳۸۷: ۴۷). به نظر می‌رسد چنین نتیجه‌گیری‌هایی از متن باتوجه به داستان‌گونه بودن آن بسیار سخت باشد و نتایج خطرناکی دارد زیرا برداشت‌هایی بسیار کلی از متنی است که

شواهدی مبهم و بسیار جزئی در اختیار نگارنده قرار می‌دهد. در اینجا به نظر می‌رسد باید با بریان هم‌کلام شد و گفت: «احتمال دارد که نبویدوس، بی‌آنکه ضرورتاً پیمانی رسمی با کوروش منعقد کرده باشد، برای ختنی کردن اقدام پادشاه پارس بر ضد مادها کاری نکرده باشد» زیرا این فتح مقاصد رقیب آستواگس یعنی نبویدوس را تسهیل می‌کرد. (بریان، ۱۳۸۷: ۴۸-۴۹).^{۱۱}

۴.۲.۲ کتسیاس و تبار کوروش دوم

تبار کوروش دوم همواره یکی از مهم‌ترین بحث‌های شاهنشاهی هخامنشی در سال‌های اخیر بوده است. این بحث‌ها ضرورتاً به نتیجه قانع‌کننده‌ای نرسیده‌اند و بیش‌تر از آن‌که پاسخ‌هایی یکسان دریابند به آرای چالش‌برانگیز و متضاد تبدیل شده‌اند. علت این امر بی‌شک در منابعی است که هرکدام تبار متفاوت برای کوروش معرفی می‌کنند و پی‌گیری خط روایی هرکدام از این منابع از کوروش فردی متفاوت می‌سازد که به تبع آن شاهنشاهی هخامنشی نیز حداقل در صورت و ساختار اولیه آن شکل متفاوت به خود می‌گیرد. این منابع شامل چند مورد می‌شود:

۱. روایت هرودوت و نویسندگانی چون کسنفون، یوستینوس و دیودوروس کهیا از هرودوت اقتباس کرده‌اند و یا به شیوه وی کوروش را فردی پارسی-مادی معرفی می‌کنند. در این روایت‌ها کوروش پسر شاه پارس‌ها کمبوجیه و دخت پادشاه ماد، آستواگس است (Hdt, I, 107; Diod, 9.22; Justin, 1.4.1; Xen, I, II, 1; Xen, I, III).^{۱۲}

۲. روایت کتسیاس که در اثر نیکولائوس دمشقی و چکیدۀ فوتیوس منعکس شده است. در این روایت کوروش نه‌تنها هیچ ارتباطی با شاه مادها ندارد، بلکه پدرش یک راهزن و مادرش یک بزچران است. ویژگی مهم این روایت در آن است که کوروش یک فرد کاملاً پارسی قلمداد می‌کند (لولین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۱۹۱ و ۲۰۴-۲۰۵).

۳. دسته سوم لوحه‌ها و مدارکی است از خاور نزدیک باستان که کوروش را با عنوان «شاه انشان» می‌شناساند. این اسناد شامل استوانه کوروش، وقایع‌نامه نبویدوس، استوانه نبویدوس در سپپار و سرانجام، آجر یافته شده از اور است (پاتز، ۱۳۹۳: ۲۱؛ بروسیوس، ۱۳۸۷: ۶۳).^{۱۳}

۴. این مورد شامل مدارکی از خود پارسیان می‌شود که کوروش را با عنوان «هخامنشی» معرفی می‌کنند، به‌مانند کتیبه‌های احتمالاً متأخر پاسارگاد (لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۱۵؛ Kent, 1946: 107:209). (Kent, 1950: 107:209).

همان‌طور که مشخص است هر کدام از این موارد تباری متفاوت برای کوروش دوم می‌سازند و این تبار می‌تواند نگاه ما به عصر هخامنشی را کاملاً دگرگون سازد. در این میان تباری که کتسیاس برای کوروش می‌سازد ویژگی‌های متفاوت بسیار مهمی دارد. تبار کوروش در خط داستانی روایت وی نقش بسیار مهمی را بازی می‌کند. کتسیاس کاملاً برخلاف سایر مضامینی که برجای مانده است کوروش را یک نجیب‌زاده یا پسر پادشاه معرفی نمی‌کند. او فردی از مردم عادی است که سرنوشت متفاوتی برایش رقم خورده است. او مراتب قدرت را یک‌به‌یک در دربار ماد طی می‌کند و نهایتاً با تیزهوشی پارس‌ها را متحد و مسلح کرده و بر مادی‌ها چیره می‌شود. این داستان دقیقاً به‌مانند داستان‌هایی است که شاید مردمان پارس از برای کودکانشان نجوا می‌کردند. به‌نظر می‌رسد کارکرد آن بیشتر عامیانه بوده باشد تا مسائلی دیگر. بن‌مایه‌های و عناصر فولکلوریک در آن بسیار است، به‌ویژه شباهت آن به الگوهای میان‌رودانی مانند سارگون و موسی (ع).

در واقع روایت کوروش کتسیاس متأثر از افسانه‌های کهن است که در باب شاهان پیشین میان‌رودان وجود داشته و بعداً به‌صورت الگوی داستانی درآمده که در شرح‌حال عامه‌پسند شاهان دوران بعد تکرار شده است (الن، ۱۳۹۰: ۴۷). در واقع همان‌طور که بروسیوس می‌گوید:

داستان بارآمدن کوروش برگرفته از قصه پادشاهی در اصل فرودست، ولی شریف‌النفس است که می‌توان آن را در داستان سارگون، شاه آشوری اکد، یافت (۲۳۳۴-۲۲۷۹). در این داستان سارگون فرزند والدینی توصیف شده است که شاه نبوده‌اند. سارگون نوزاد در سبیدی حصیری گذاشته و به رودخانه فرات سپرده شد. اکی که آب از رودخانه می‌برد او را نجات داد، تربیت کرد و به او باغبانی آموخت، ولی عاقبت سارگون شاه اکد شد. داستان حضرت موسی (ع) نیز صورت دیگری از این داستان است و هدف از آن انتقال تصویر رهبری با خصال نیک است که نجابتش در طبیعت او دارد و نه در تربیت او. ارزش تاریخی این داستان‌ها مورد تردید بسیار است، ولی اهمیت ایدئولوژیک آن‌ها را باید تصدیق کرد (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۵۷).

ایمانپور به نقل از دروز می‌گوید؛ کتسیاس احتمالاً هنگامی که به عنوان پزشک در دربار پروشات در بابل خدمت می‌کرد، با این روایت بسیار قدیمی آشنا شد و بعد آن را به کوروش نسبت داد (ایمانپور، ۱۳۹۶: ۴۹۵). برخی مضامین یکسان شرح نیکولائوس از کوروش دوم این توجیه را قابل قبول می‌کند اما همه داستان و روایت را پوشش نمی‌دهد. صرفاً یک بن‌مایه یکسان و البته با حالتی فسانه‌گون برای توجیه کلیت داستان کافی نیست. زیرا این شرح آشکارا مضامین دیگری را در بر می‌گیرد که در افسانه کودکی سارگون نیست. پس نمی‌توان داستان کوروش را همانی دانست که کتسیاس در بابل درباب سارگون شنیده بود و به کوروش نسبت داد. اما می‌توان پنداشت اگر چنین الگوهای داستانی‌ای وجود داشته باشد، داستان کوروش را متأثر ساخته است.

کنت از زاویه دیگر به تبار کوروش می‌نگریست، وی معتقد بود این روایت از تولد کوروش توسط فعالیت‌های «ضد کوروشی» اردشیر دوم ایجاد شد (Kent, 1946: 212). بدین صورت که شورش کوروش کوچک در زمان اردشیر دوم باعث به وجود آمدن حساسیت بر روی نام کوروش شد و اردشیر که احساس می‌کرد کوروش دوم نیز جد وی ارشامه را از سلطنت خلع کرده است. بنابراین اردشیر تصمیم به تحقیر کوروش دوم با ایجاد این روایت کرد (Kent, 1946: 210-212). کتسیاس نیز که در دربار اردشیر دوم بود این روایت را شنیده است (فرای، ۱۳۷۳: ۱۳۱). در واقع، اردشیر دوم برنامه‌ای در جهت بزرگداشت شاخه داریوشی و برای تحقیر و تخفیف شاخه کوروشی هخامنشی سازماندهی کرده بود و گزارش کتسیاس در باب سرگذشت کوروش نیز بخشی از این برنامه بوده است. هر چند مشخص نیست کتسیاس آگاهانه یا غیرآگاهانه این روایت را نقل کرده است (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۶). قبول این فرضیه دشوار است زیرا حتی اگر کوروش دوم به راستی ارشامه را از سلطنت خلع کرده باشد نیز بعید می‌نماید خاطره آن بعد از گذشت صد و پنجاه سال چنین واکنشی در پی داشته باشد. گذشته از این اردشیر دوم و کوروش کوچک برادر تری بوده و بنابراین کوروش دوم جد مشترک آن‌ها به شمار می‌رفت. در این جا نظریه شوبرت معقول از همه می‌نماید که بنا بر آن، روایت کتسیاس ریشه مادی داشته و بنابراین، تحقیر کوروش را می‌طلبیده است (داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۲). از سویی دیگر، داستان‌هایی که بعد از چندین نسل درباره بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی می‌گفتند و همراه با شاخ و برگ فراوان بود، نمی‌تواند تایید شده باشد (ایمانپور، ۱۳۹۶: ۴۹۵).

آنچه که در این موارد نادیده انگاشته شده است، باز هم انگاره پارسی بود کوروش است. برخلاف سایر متون کلاسیک که کوروش را در ارتباط با مادها قرار داده‌اند، کتسیاس کوروش را یک پارسی می‌داند. این گزاره با منابع دیگر خود هخامنشیان که کوروش را هخامنشی و در واقع کاملاً پارسی قلمداد کرده‌اند، مطابقت دارد. پس نمی‌توان این روایت کتسیاس را به راحتی نادیده انگاشت، یا آن را روایتی مادی یا بابلی خواند. باتوجه به انگاره‌ها و عناصر متعدد پارسی که در روایت کتسیاس قابل مشاهده است، روایت کتسیاس می‌تواند روایتی از آن پارس‌ها باشد. روایتی که دست کم می‌توانسته داستان عامیانه‌ای باشد در میان پارسیان و سعی‌ای برای اسطوره سازی از کوروش. با توجه به نقش و اهمیت اسطوره‌ها در روایت‌های عامیانه، این فرضیه می‌تواند در کنار فرض‌های دیگر دلیلی برای ساخته شدن روایت کتسیاس از کوروش باشد.

۳. نتیجه‌گیری

کتسیاس کیندوسی، تنها مورخی که در دربار هخامنشیان حضور داشت و فرصت پیدا کرد از درون پارس به وقایع بنگرد، همواره توسط برخی مورد اتهام‌های گوناگون قرار گرفته است. این اتهام‌ها به گونه‌ای است که حتی برخی اثر وی را یاهوسرای و تاریخ رسوا قلمداد کرده‌اند و معتقدند نمی‌توان از آن به‌عنوان یک متن تاریخی بهره برد. اما بررسی نوع تاریخ‌نگاری اثر کتسیاس، به‌ویژه تحلیل راویات وی در ساخت و بافت روایتی او و نگاه به اثر او به‌عنوان یک متن مستقل و قابل اهمیت، می‌تواند به درکی متفاوت از روایات او برسد. بررسی اثر او در شبکه به‌هم‌پیوسته روایات گوناگون در باب کوروش و مراحل آغازین زندگی وی، این مسئله را مشخص می‌کند که روایت او از کوروش، عناصر گوناگونی دارد که پیگیری خط روایی هرکدام از این عناصر، زوایای متفاوتی از حوادث زندگانی کوروش پیش از به قدرت رسیدنش به ما می‌نمایاند. بررسی این عناصر همچون کوروش و مادها، کوروش و بابل، خواب آرگوسته و تبار کوروش، هریک نشان‌دهنده انگاره‌های پارسی متفاوت از روایت‌های دیگر در باب نسب کوروش است که تنها در روایت کتسیاس قابل مشاهده است. این امر کاملاً مشخص می‌سازد که نمی‌توان کل روایت کتسیاس را با توجیحات کلی‌ای چون، خیالی، بابلی و یا مادی خواندن روایت او، همان‌طور که پیش‌تر مورد توجه بوده است، بررسی کرد. روایت او احتمالاً داستان‌های پارسی‌ای بوده که در

فرایند اسطوره‌سازی از کوروش در میان پارسیان در گردش بوده است. با توجه به روش تاریخ‌نگاری کتسیاس به این گونه روایات، او این داستان را از در میان داستان‌های دیگر انتخاب کرده است. حتی اگر همه روایت او خیالی باشد، با توجه به تاثیر این روایت در دیدگاه پارسیان نسبت به کوروش، باز هم اهمیت دارد. هر چند روایت او بازگو کننده زوایایی است که در دیگر داستان‌ها دیده نمی‌شود و این نیز خود بر اهمیت آن افزوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که منابع عصر کوروش هیچگاه وی را هخامنشی نخوانده‌اند، به همین علت در این پژوهش چهار مضمون متفاوت در نظر گرفته شده است. البته این امر به معنای ادعای نگارندگان بر هخامنشی نبودن کوروش نبوده است و تنها دسته بندی‌ای بر اساس منابع صورت گرفته است.

2. Jacoby (1958), Auburger (1995), Drews (1973), Gilmore (1888), Waters (2017), Karttunen (1997).

۳. هم‌چنین در باب پیشینه پژوهش این اثر به موارد زیر نیز می‌توان اشاره کرد:
کائید (۱۳۹۴)؛ چوپانیان (۱۳۹۷)؛ پاتز، دی.تی. (۱۳۹۳).

۴. برای اطلاع بیشتر در باب زمان حضور کتسیاس در دربار ایران نک. لوین جونز و رابسون، ۱۳۹۰: ۲۱-۱۴؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۳۲-۳۳.

۵. کسنفون، پلوتارخوس، آئلیانوس، دمتریوس، پولیانوس، آئنائوس، استرابو، استفانوس بیزانسی.

۶. هم‌چنین بنگرید به Bigwood, 1986: 393-406

۷.

نیکولائوس دمشقی مورخی درباری در خدمت هرودکبیر بود. اثر عظیم وی درباره تاریخ جهان در ۱۴۴ کتاب باعنوان تواریخ به نگارش درآمده است. هفت کتاب اول به تاریخ آشوریان، مادها، لودیایی‌ها و پارسیان می‌پرداخت. از سایر کتاب‌های وی تنها بخش‌هایی باقی مانده است، ولی رخدادهای تاریخی را تا حداقل ۷ سال پ.م ثبت کرده‌اند (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۳۳).

۸. برای کوروش و مادها هم‌چنین بنگرید به Waters, 2010: 63-71

۹. هم‌چنین نگاه کنید به هرودوت، ۱۳۸۴؛ هرودوت، ۱۳۸۹، کتاب اول، بند ۱۲۵؛ هرودوت، ۱۳۹۳، جلد ۱: بند ۱۲۵

تبيين و تحليل انتقادى روايت ... (اسماعيل سنگارى و ميلاد حيدرى) ۱۷۵

۱۰. منظور گروه‌هائى است كه هرودوت از آن با عنوان سرورى بر ديگر پارسيان نام مى‌برد يعنى پاسارگاديان، ماسيى ها و مرافيى ها. (Hdt, I, 125)
۱۱. هم‌چنين براى فرض هم‌پيمانى كوروش و بابل بنگريد به: اومستد، ۱۳۷۲: ۴۶-۴۹
۱۲. هم‌چنين براى كسنفون نك. گزنفون، ۱۳۹۶ و براى هرودوت نك. Hérodote, 1970: Livre I
۱۳. براى استوانه كوروش نك. بادامچى، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۲؛ رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۸

كتاب‌نامه

- الن، ليندزى. (۱۳۹۰). تاريخ امپراتورى ايران. ترجمه عيسى عبدى، تهران: اميركبير. چاپ دوم. اومستد، ات، (۱۳۷۲). تاريخ شاهنشاهى هخامنشى. ترجمه محمد مقدم، تهران: اميركبير. چاپ سوم. ايمان‌پور، محمدتقى، (۱۳۹۶). «تاريخ سياسى هخامنشيان». در تاريخ جامع ايران، زير نظر كاظم موسوى بجنوردى، جلد ۱، تهران: مركز نشر داير المعارف اسلامى، صص ۴۴۷-۷۴۶.
- ايمان‌پور، محمدتقى؛ نصرالله‌زاده، سيروس؛ على‌زاده، كيومرث. (۱۳۹۲). «كوروش ايلامى انشاني يا كوروش پارسي؟ نگاهی دوباره به بحث‌های پيرامون هويت ايلامى انشاني كوروش دوم»، جستارهای تاريخى، شماره ۷، صص ۲۷-۴۴.
- ايمان‌پور، محمدتقى؛ قصاب‌زاده، راضيه. (۱۳۹۰). «بررسى رابطه مادها و پارس‌ها پيش از ظهور امپراتورى هخامنشى». پژوهش‌های تاريخى، شماره ۱۲، صص ۷۳-۸۶.
- ايمان‌پور، محمدتقى. (۱۳۸۲). «مادها و پارس‌ها؛ آيا پارس‌ها تحت فرمانروايى مادها بوده‌اند؟». ترجمه مريم هاشمى. مجله تاريخ پژوهى، شماره ۱۷، صص ۵۱-۶۸.
- بادامچى، حسين. (۱۳۹۲). فرمان كوروش بزرگ. تهران: نگاه معاصر.
- بروسيو، ماريان. (۱۳۸۸). شاهنشاهى هخامنشى: از كوروش تا اردشير اول. ترجمه هايده مشايخ. تهران: نشر ماهى.
- بروسيو، ماريان. (۱۳۸۷). زنان هخامنشى. ترجمه هايده مشايخ. تهران. هرمس: چاپ سوم.
- بريان، پي‌ير. (۱۳۸۷). امپراتورى هخامنشى. ترجمه ناهيد فروغان. تهران: فرزانه روز. چاپ سوم.
- چوپانيان، جواد. (۱۳۹۷). «مطالعه انتقادى نسب كوروش بزرگ براساس منابع تاريخى»، مجله پژوهش‌های تاريخى ايران و اسلام، شماره ۲۳، ۶۳-۸۱.
- خليلى، كامياب. (۱۳۸۰). خلاصه تاريخ كتزياس از كوروش تا اردشير. تهران: كارنگ.
- دانداماييف، محمد. آ. (۱۳۸۱). تاريخ سياسى هخامنشى. ترجمه خشايار بهارى. تهران: كارنگ.

رجبی، پرویز. (۱۳۸۲). هزاره‌های گمشده: هخامنشیان به روایت دیگر. جلد ۲. تهران: توس، چاپ دوم.

رزمجو، شاهرخ. (۱۳۸۹). استوانه کوروش بزرگ. تهران: فرزاد روز.

زرین کوب، روزبه. (۱۳۹۰). «کوروش هخامنشی در منابع یونانی». کوروش و ذوالقرنین، ویراسته عسکر بهرامی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۸۱-۸۸

سلیمان‌زاده، علیرضا، ۱۳۹۳، کوروش بزرگ، ظهور امپراتوری هخامنشی، تهران، نشر پارسه.

شهبازی، ع. شاپور. (۱۳۴۹). کوروش بزرگ: زندگی و جهان‌داری بنیادگذار شاهنشاهی ایران. شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی.

لولین‌جونز، لوید و جیمز رابسون. (۱۳۹۰). پرسیکا: داستان‌های مشرق زمین؛ تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کتزیاس. ترجمه فریدون مجلسی. تهران: انتشارات تهران.

کائید، زهرا. (۱۳۹۴). «جایگاه کوروش دوم در منابع یونانی و عبرانی». مجله جنبدی‌شاپور. سال اول. شماره ۳. ۶۳-۸۰

کورت، آملی. (۱۳۸۹). هخامنشیان. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس. چاپ ششم.

کوک، جان مانوئل. (۱۳۸۵). «ظهور هخامنشیان و بنیان‌گذاری امپراتوری هخامنشی». تاریخ ایران دوره هخامنشیان. ویراستار ایلیا گرشویچ. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.

کوک، جان مانوئل. (۱۳۸۴). شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.

گزنفون. (۱۳۹۶). کوروش‌نامه. ترجمه رضا مشایخی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.

لوکوک، پی‌یر. (۱۳۸۹). کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی. زیر نظر ژاله آموزگار. تهران: فرزاد روز، چاپ سوم.

ماری‌کخ، هاید. (۱۳۸۳). از زبان داریوش. ترجمه پرویز رجبی. تهران: کارنگ. چاپ هشتم.

هوار، کلیمان. (۱۳۶۳). ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

هرودوت. (۱۳۹۳). تاریخ هرودوت. جلد اول. ترجمه اسماعیل سنگاری. تهران: پارسه.

هرودوت. (۱۳۸۹). تاریخ هرودوت. جلد اول. ترجمه مرتضی‌ثاقب‌فر. تهران: اساطیر.

هرودوت. (۱۳۸۴). تاریخ هرودوت. جلد اول. ترجمه هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران.

Auberger, J. 1995, "Ctésias romancier", *L'Antiquité Classique*, vol. 64, 57-73.

Benke, T., 2001, "Ktesias' Persika A Study in Greek Historiography of the East", This article is available in: <http://theobenke.files.wordpress.com/2011/01/ktesias-persika2.pdf>, 30 April 2001, pp. 1-32.

Bellmore, J., 1984, *Nicolas of Damascus: Life of Augustus*. Bristol, Kessinger Publishing.

- Bigwood, J. M. 1986, 'P. OXY 2330 and Ctesias', *Phoenix*, vol. 40, No. 4, Classical Association of Canada, pp. 393-406.
- Drews, R., 1973, *The Greek Accounts of Eastern History*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Diodorus Siculus ;
<http://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.01.0084:book=9:chapter=22&highlight=cambyses>
- Schmitt, R., "Ctesias" *Encyclopaedia iranica*, Vol. VI, Fasc. 4, pp. 441-446
<http://www.iranicaonline.org/articles/ctesias>
- Gilmore, J., 1888, *The Fragments of the Persika of Ktesias*, Macmillan, London.
- Henkelman, W. F. M., 2011, "Cyrus the Persian and Darius the Elamite: a Case of Mistaken Identity", *Herodotus and the Persian Empire (Classica et Orientalia 3)*, edited by Robert Rollinger, Brigitte Truschneegg, Reinjold Bichler, Wiesbaden, pp. 577-634.
- Herodotus*, 1975, *Histories*, trans by A.D. Godley, Vol. 1, Loeb Classical Library, Harvard University press, London.
- Hérodote, Histoires* 1970, Livre I (Clio), Texte établie et traduit par Ph.-E. Legrand, Société d'Édition «Les Belles Lettres», Paris.
- Jacoby, F., 1958, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, vol. III, C, no. 688, Leiden, E. J. Brill.
- Justin, 1994, *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, trans by J.C. Yardley, Oxford University Press.
- Karttunen, K., 1997, "Ctesias in Transmission and Tradition", *Topoi*, pp. 635-646.
- Kent, R. G., 1950, *Old Persian Grammar Texts Lexicon*, American Oriental Society, University of Pennsylvania.
- Kent, R. G., 1946, "The Oldest Old Persian Inscription", *Journal of The American Oriental Society*, Vol. 66, No. 3, pp. 206-212.
- Lenfant, D., 2004, *Ctésias de Cinde. La Perse, L'Inde, Autre Fragments*. Les Belles Lettres, Paris.
- Llwellyn-jonse, L., Robson, J., 2010, *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, Routledge Pub., London and New York.
- Stronk, J., 2007, "Ctesias of Cindus: A Reappraisal", *Mnemosyne*, vol. 60, pp. 25-58.
- Waters, M., 2017, *Ctesias' Persica and Its Near East Context*, The University of Wisconsin Press, USA.
- Waters, M., 2010, "Cyrus and the Medes", in: *The World of Achaemenid Persia; History, Art and Society in Iran and The Ancient Near East*, ed. by John Curtis and St. John Simpson, London and New York, I.B. Tauris & Co. Ltd, p. 63-71.
- Xenophon*, 1960, *Xenophon Cyropaedia*, trans by Walter Miller, Loeb Classical Library, Harvard University Press.

Zournatzi, A., 2011, "Cyrus the Great as a King of the City of Anshan", Paper presented in the First International Conference "*Iran and the Silk Road*" (National Museum of Iran, Tehran, 11-14 February 2011). The final version is to appear in D. Akbarzadeh (ed.), Proceedings of the First International Conference "*Iran and the Silk Road*", Tehran. pp.1-15